

گفتگویی با هانا آرنت<sup>۱</sup>

در میزگردی که در نوامبر سال ۱۹۷۲ [میلادی] در شهر تورنتو و در چارچوب مجمع بررسی اندیشه اجتماعی و سیاسی به آثار هانا آرنت پرداخت، شخص او نیز شرکت کرده بود. ملوین هیل مجموعه‌ای از گفت و گوهای این میزگرد را فراهم کرد که زیر عنوان هانا آرنت: بازنگری در فهم همگانی (نیویورک، نشر سنت مارتین، ۱۹۷۹)<sup>۲</sup> به چاپ رسید. از این میان می‌توان عده‌ای چند از تبادل نظرها که هانا آرنت به پرسش‌های پژوهشگران یا که توسط یاران بسیار نزدیک او همچون هانس ج. مورگنتو<sup>۳</sup> یکی از بزرگترین نظریه پردازان روابط بین‌الملل در زمینه جنگ سرد، متوفی به سال ۱۹۸۰ - و یا دوست صمیمی اش ماری مک کارتی<sup>۴</sup>، نویسنده و منتقد هنرهای نمایشی و وصی ادبی آرنت، متوفی به سال ۱۹۸۹، پاسخ داده است را بر شمرد. پاره کوچکی از این گفتگوها که تاکنون به زبان فرانسوی منتشر نشده بود<sup>۵</sup> را در اینجا چاپ می‌کنیم. آرنت در این گفتگوها موقعیت خویش را در برابر لیبرالیسم<sup>۶</sup> و محافظه‌کاری<sup>۷</sup> و نیز دیدگاه خود را درباره سرمایه‌داری کلان<sup>۸</sup> به روشنی بیان کرده است.

\*\*\*

هانس مارگنتو: آیا شما که هستید؟ آیا محافظه‌کارید؟ یا که لیبرال؟ جایگاه شما بر صفحه پُرنرنگ شطرنج روزگار ما در کجا قرار گرفته است؟

**هانا آرنت:** نمی‌دانم. واقعاً نمی‌دانم و هیچگاه نیز نمی‌دانستم. و گمان می‌کنم که هرگز در چنین وضعیتی از این دست قرار نگرفته بوده‌ام. چنانکه آگاه هستم جناح چپ من را به جناح محافظه کار مُتسبب می‌کند و گاهی محافظه کاران من را یکی از افراد چپ یا که زنی سرکش یا که خدا می‌داند دیگر چه کسی برمی‌شمارند. ناگفته نماند که به اصل قضیه یکلی بی‌اعتنا هستم و گمان نمی‌کنم با مطالبی از این قماش توانسته باشیم اندکی در پاسخ به پرسش‌های حقیقی این قرن راهگشا شویم.

من پیرو هیچ مسلکی نیستم. به تنها مسلکی که تعلق داشته‌ام صهیونیست‌ها بوده‌اند. ناگفته پیداست که یگانه دلیل این تعلق، و آنهم درست از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۳، هیتلر بوده است و سپس از آن جدا شدم. این تنها راهی بود که توانسته باشم از خویشتن خود نه بعنوان انسان که در مقام یهودی دفاع کنم؛ آرزوها فکر می‌کردم که این اشتباه بزرگی است زیرا که اگر به شما بعنوان یهودی جسارت می‌شد قادر به دادن این پاسخ که «عذر می‌خواهم، من یهودی نیستم، بلکه انسانم» نبودید. جهل است. و از این قماش جهالتها بود که در آن غوطه می‌خوردم. هیچ راه دیگری باقی نمانده بود؛ بدین ترتیب بود که به سیاست یهودیت متعهد شدم؛ حقیقت را بخواهید بدانید به سیاست که نه، به کارهای اجتماعی می‌پرداختم که بنوعی به سیاست پیوند خورده بود.

من هرگز نه سوسیالیست بوده‌ام و نه کمونیست. من در بستر سوسیالیستی پرورش دیده‌ام. پدر و مادر من سوسیالیست بوده‌اند ولی به سهم خویش هرگز هواخواه آن نبوده‌ام. دلیل آنکه نمی‌توانم به پرسش شما پاسخ دهم نیز همین است.

من هیچگاه لیبرال نبوده‌ام. وقتی می‌گویم نبوده‌ام این را از قلم انداختم که بگویم هرگز باوری به لیبرالیسم نداشته‌ام. هنگامی که به این سرزمین پا گذاشتم<sup>۹</sup> مقاله‌ای راجع به کافکا<sup>۱۰</sup>، بزبان انگلیسی ناهمواری، نوشتم و ایشان آنرا برای پارتیزان ریویو<sup>۱۱</sup> «انگلیسی مآبش» کردند. هنگامیکه رفتم تا با ایشان درباره انگلیسی مآبی صحبت کنم و آن مقاله را خواندم واژه «پیشرفت»، از میان همه آن، به چشمم خورد. اعتراض کردم که «آیا چه نتیجه‌ای از این می‌خواهید بگیرد؟ من هرگز چنین واژه‌ای بکار نبرده‌ام» و غیره. بی‌درنگ یکی از اعضا تحریریه برای دیدن همکاری به اتاق مجاور رفت. آنها من را در آنجا کاشتند و بگوش خودم شنیدم که با لحن واقعاً ناامید کننده‌ای می‌گویند: «او حتی به «پیشرفت» هم اعتقادی ندارد!»

**ماری مک کارتی:** موضع تو درباره کاپیتالیسم چیست؟

**هانا آرنت:** من خود را در هیجان عظیم مارکس<sup>۱۲</sup> درباره کاپیتالیسم شریک نمی‌دانم. اگر نخستین برگ‌های کتاب بیانیه حزب کمونیست<sup>۱۳</sup> را خوانده باشی با مشهورترین ستایشی که

تاکنون از کاپیتالیسم شده است روبرو خواهی شد. آنهم در روزگاری که کاپیتالیسم آماج حملات خون آلود بویژه از ناحیه راست بوده است. محافظه کاران نخستین کسانی بودند که به این انتقادات فراوان پرداختند و سپس توسط جناح چپ و نیز، ناگفته پیداست که، توسط مارکس دنبال شد.

از جهتی حق مطلقاً با مارکس بوده است: سوسیالیسم فرجام منطقی کاپیتالیسم است. دلیل آن نیز بسیار ساده است. کاپیتالیسم موجودیت خویش را با سلب مالکیت آغاز کرده است. این همان قانون توسعه است. و سوسیالیسم سلب مالکیت را، بنحوی با رهایی از هر نفوذ اعتدال جویانه‌ای، تا پایان منطقی آن دنبال می‌کند. معنی آنچه را که سوسیالیسم انسانی نامیده‌اند به عبارت بسیار ساده آن گرایش بی‌رحمانه‌ای است که با کاپیتالیسم آغاز و با سوسیالیسم دنبال و با راست کما بیش میانه‌رو شده است.

سراسر فرآیند نوین تولید در حقیقت فرآیند سلب مالکیت تدریجی است. پس همواره کوشیده‌ام تا از فرق‌گذاری میان آندو پرهیز کنم. در حقیقت من ساز و کار ایندو را یگانه می‌دانم و از این بابت حق یکسره با کارل مارکس بوده است. او یگانه کسی بوده که واقعاً جسارت فکر کردن به این فرآیند نوین تولید را، که تاریخ قرن‌های هفدهم و هجدهم و نوزدهم اروپا را فرا گرفته بوده، داشته است. تا اینجا ذره‌ای از حقیقت فرو کاسته نشده است. با این اوصاف این جز دیو نیست. این آن فرشته‌ای که در فرجام کار، با بیرون رفتن دیو، انتظار به در آمدنش بود نیست.

این ذات قدرت بود که مارکس از فهم آن ناتوان مانده بود. او از فهم این مقوله مطلقاً سیاسی درمانده بود. برغم این او شاهد بود که کاپیتالیسم صاحب قدرت، میل به درهم پیچیدن همه قوانینی را دارد که در برابر توسعه بی‌رحمانه‌اش مانع تراشی کنند.

ستم کاپیتالیسم در قرن‌های هفدهم و هجدهم و نوزدهم به یقین تحمل‌ناپذیر بوده است. این آن چیزی است که هنگام خواندن ستایش بی‌نظیر مارکس از کاپیتالیسم نباید از نظر دور نگه داشت. او درست در هنگامیکه در میان آندوه بارترین پیامدهای این نظام غوطه می‌خورده است هرگز کمترین تردیدی در عظمت این ساز و کار به خود راه نداد. پیداست که او پیرو هگل نیز بوده و به نیروی منفی ایمان داشته است. البته من نه به نیروی منفی و نه نفی چنانچه موجب تیره‌روزی هولناک دیگران شود ایمان ندارم.

□

یادداشتها:

۱. عنوان نوشته حاضر:

UN DIALOGUE AVEC HANNAH ARENDT

MAGAZINE LITTERAIRE NO. 445 SEPTEMBRE 2005

ماخذ:

2. *HANNAH ARENDT: THE RECOVERY OF THE PUBLIC WORLD* (NEW YORK, ST MARTIN'S PRESS, 1979) - MELVYN HILL

3. HANS J. MORGENTHAU

4. MARY MC CARTHY

5. و نیز به زبان فارسی.

6. LIBERALISME

7. CONSERVATISME

8. CAPITALISME

9. سرزمین آمریکا

10. KAFKA

11. *PARTISAN REVIEW*

12. MARX

13. *MANIFESTE COMMUNISTE*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی